

بقلم : استاد سعید نفیسی

بقیه از شماره قبل

سخن ربایی

رودکی گفته است :

سخن شیرین از زفت نیارد بر
بز بیج بح برهرگز نشود فربه
سنائی در حدیقه الحقیقه فرموده است :
نشود دل بحرف قرآن به
نظامی در قصیده‌ای گفته است :

دین بزر بالا نگیرد ، واجبست این موعظت
بز بتک فربه نگردد ، لایقست این داستان
ابن یمین در قطعه‌ای سروده است :
زانکه دیربست تامل زده‌اند :
هیرزای رضی دانش گفته است :

لب تشنه تیغیم بگو قاتل ما را
کو آب که شیرینی جان زد دل ما را
میرزا قاسم متخلص بدیوانه گوید :
دم آبی ز تیغت مستمندم
صائب تبریزی سروده است :

همیشه صاحب طول اهل غمین باشد
که چین بقدر بلندی در آراستین باشد

عبدالقادر بیدل دهلوی :

دستگاہت هر قدر بیشست کلفت بیشتر

در خور طولست چین هایی که دارد آستین

میرزا طاهر وحید:

بال مرا شکستگی پر نبسته است

پرواز ما چو رنگ بیال شکسته است

عبدالقادر بیدل دهلوی :

مسا لاف همت از مدد عجز می‌زنیم

پرواز ما چو رنگ بیال شکسته است

ابوطالب کلیم کاشانی :

عیش هم گر رو دهد بی تلخی و اندره نیست

همچو نوروزی که واقع در محرم می‌شود

میرغلامعلی آزاد بلگرامی:

نظر کن صبح نوروزی که افتد روز عاشورا

نشاط و غم بهم دست و گریبانست در واقع

کسای مروزى :

آن بانگ چزد بشنوم از باغ نیم روز

همچو سفال نو که بآبش فرو نهند

میرغلامعلی آزاد بلگرامی :

چون سفال نو که اول آشنا گردد بآب

چشم نو آموز من در گریه دارد ناله‌ها

صائب تبریزی :

گشته است در میانه روی عمر ما تمام

مسا از پل صراط همین جا گذشته ایم

دیگری از شاعران گفته است .

کن صرف در میانه روی عمر خود تمام

تا از پل صراط همین جا گذر کنی

يك تن از شاعران افغانستان سروده است :
فكر دهان تنگك تو خاموشی آورد

یاد دو چشم مست تو مدهوشی آورد

شاعر دیگری در آن سرزمین گفته است :

ما را دهان تنگك تو خاموش می کند

یاد دو چشم مست تو مدهوش می کند

ابوشکور بلخی در آفرین نامه :

اگر چرب و شیرین دهی مرورا
از چرب و شیرین نخواهی مزید

درختی که تلخش بود گوهرها
همان میوه تلخت آرد پدید
در اشعار هجونا مه منسوب بفر دوسی :

گوش بر نشانی بیاغ بهشت
بیخ آنگین ریزی و شهد ناب
همان میوه تلخ بار آورد

درختی که تلخست وی را سرشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
سر انجام گوهر بکار آورد
هاتفی جامی با تغییری در مضمون :

نهی زیر طاس باغ بهشت
ز انجیر جنت دهی ارزش
بدان بیضه گر دم دم جبرئیل
برد رنج بیهوده طاس باغ

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
بهنگام آن بیضه پروردنش
دهی آبش از چشمه سلسیل
شود عاقبت بچه زاغ زاغ
فر دوسی فرموده است :

بمستی همان چیزش آید بیاد

چو دانا دل خود بچیزی نهاد
از اشعار منسوب بعنصری :

بمستی ندارد جز آن چیز یاد

چو هشیار دارد بچیزی نهاد
سعدی در گلستان :

کزنی بوریا شکر نخوری

با فرومایه روزگار میر

ابن یمین فریومدی :

مدار از بدان چشم نیکی امید
شکر کس نخورد از نی بوریا
رودکی گفته است :

ایزد هر گز دری نبندد بر تو
تا صد دیگر بهتری نگشاید
این مضمون را جای دیگر چنین سروده است :

درست و راست کناد این مثل خدای ورا
اگر بیست یکی در هزار در بگشاد

سعدی فرموده است :

خدا گر بحکمت ببندد دری
ز رحمت گشاید در دیگری
کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی در رباعی :

آخر رقمی ز مشک بر مساب زبند
بر تنگ شکر مورچگان راه زبند
آیینۀ روی دوست زنگار گرفت

از بسکه بر آن سوختگان آه زدند
انیرالدین اومانی معاصراو :
آن لب و آن خط که تو گویی فتاد

رهگذر مورچه بر انگین

مشتاق اصفهانی درغزل :

درین تفکر حکیم تاکی بحکمت این ره نمی شود طی
بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

شمس الشعراء سرودش اصفهانی در مدح حضرت امیر :

در کنه کمالش خرد برد پی
گر پشه برد پی بکنه عنقا

فردوسی :

برد کشتی آنجا که خواهد خدا

اگر جامه بر تن درد ناخدا

سعدی :

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

اگر ناخدا جامه بر تن درد

انوری در آغاز قطعه‌ای :

نگر تا حلقه اقبال نا ممکن نجیبانی

سلیما ابلها لابل که مرحوما و مسکینا

حافظ در مقطع غزلی :

خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ

نگر تا حلقه اقبال نا ممکن نجیبانی

انوری در مطلع قصیده‌ای :

این که می بینم بیداریست یارب یا بخواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

خواجه حافظ در غزلی :

خاوت خاصست و جای امن و نزهتگاه انس

این که می بینم بیداریست یارب یا بخواب

رودکی در مطلع قصیده معروف :

یاد یار مهربان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

خواجه حافظ :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی